



شنبه ۱۳۹۹ اردیبهشت
وطني امروز | شماره ۲۹۱۰

فرهنگ و هنر

دعای روز اول ماه رمضان

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ صِيَامَ الضَّالِّمِينَ وَ قِيَامِي فِيهِ قِيَامَ الْقَائِمِينَ وَ تَبَهَّنِي فِيهِ عَنِ نَوْمَةِ الْغَافِلِينَ وَ هَبْ لِي جُرْمِي فِيهِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ اغْفِرْ عَنِّي يَا عَاقِبًا عَنِ الْمَجْرِمِينَ.

خدایا قرار بده روزه مرا در آن روزه‌داران واقعی و قیام و عبادت‌م در آن قیام‌شبه‌ننده‌داران و بیدارم نما در آن از خواب بی‌خبران و ببخش به من گناهم را در این روز، ای معبود جهانیان و در گذر از من ای بخشنده گناهکاران.

چماق بالاسر گرگ‌ها لازم است!

میکانیل دبیانی

روزنامه‌نگار

«سنان، گرگ انسان است»، جمله‌ای است که با کمی تغییر در نمایشنامه «اسنیاریا» نوشته «پلوتس» آمده و «توماس هابز» فیلسوف مشهور انگلیسی از آن برای بیان دیدگاه خود نسبت به انسان استفاده کرده است. هابز این جمله را در کتاب شهروند (انتشار: ۱۶۴۲ م) آورده است و می‌گوید: «انسان‌ها بر سر ارضای امیال خود دچار نزاع می‌شوند و در این نزاع تنها آن‌کس که قدرت بیشتری دارد پیروز می‌شود اما با این حال این پیروزی نیز دوام چندانی نخواهد داشت». نسخه هابز برای جامعه، قدرت قاهره و کنترل‌کننده‌های است که هر کس را به سهمش برساند و جلوی نزاع را بگیرد. «گالدر اوروتیا» در این نقطه قرار دارد و پلنقرم را جلو می‌برد.

«پلنقرم» اولین فیلم بلند گالدر گازتلو اوروتیا کارگردان اسپانیایی است؛ فیلمی که از جنبه ایده‌ساخت و میزانشنی که داستان را در خود شکل می‌دهد، جذاب است و می‌توان از این جنبه آن را در رسته فیلم‌های هنر و تجربه قرار داد. پلنقرم جهانی کاملا استعاره‌ای دارد، جهان به مثابه زندان، آن هم زندانی عمدی و با طبقات بسیار که در هر طبقه تنها ۲ نفر زیست می‌کنند. از لحاظ ژانر می‌توان آن را در رسته ژانر وحشت گذاشت اما ترس فیلم آنی نیست، بلکه ترس عمیق ادراکی ایجاد می‌کند که تأمل و تفکر ژرفای مضمونی آن ترس را در ضمیر ناخودآگاه مخاطب تثبیت کند.

اوروتیا سعی می‌کند در طبقات مختلف از این زندان مستعار خود از افکار و اقوام مختلف جهان عضو داشته باشد تا تأثیر و ناثر این نزاع برای بقا را در جهان به نمایش بگذارد. آنچه باید در نظر داشت این است که پلنقرم هم مانند دیگر فیلم‌هایی که در این سال‌ها در باب عدالت ساخته می‌شود، حمله خود را به سمت جامعه می‌برد و جامعه را مقصر بدبختی‌های خود می‌داند. ساختار، به اندازه کافی غذا (استعاره از ثروت و امکانات) برای زندان (استعاره از طبقات اجتماعی در جهان) تولید می‌کند اما قانع نبودن به حق خود و حرص و طمع باعث می‌شود نزاع بین طبقات شکل بگیرد. اگر طبقات بالا به حق خود قانع باشند طبقات پایین از بی‌غذایی به جان هم نمی‌افتند انسان‌های بالاتر همیشه به انسان‌های پایین‌تر از خود زور می‌گویند، مدافع و ادار خود را روی سر افراد پایین‌تر می‌ریزند، در حالی که نمی‌توانند بالادستی‌های خود را با مدافع، امدار یا پارت کردن شیء حقیق کنند. طبقات پایین‌تر از خود را چون حیوانات خود می‌داند که ته مانده غذای خود را جلوی آنها می‌اندازد و پایین‌دستی‌ها باید از این محبت بالادستی متشکر باشند و در این ساختار برای آنکه توزیع عادلانه‌ای شکل بگیرد، باید در برابر دست دراز میان اندیشمندان چپ با اصالت دادن به «برابری»،

جلوداران اندیشه‌های جمع‌محور شده و ثمره عدالت را در برچیده شدن منکاب‌های ناپرابری از جمله مالکیت یافتند و اندیشمندان راست نیز با اصالت دادن به «آزادی فردی»، شکل‌گیری نظامی مبتنی بر برابری از خلاف عدالت و نافی تفاوت در استعدادها، تلاش و خلاقیت افراد جامعه دانستند. در چنین فضای «جان‌رال» را می‌توان مشهورترین فیلسوف راست به شمار آورد که در میانه قرن بیستم سعی خود را معطوف به ارائه نظام ارزشی معطوف به عدالت و برابری در عین به رسمیت شناختن ناپرابری‌ها کرد و در اثر مشهور خود «عدالت به مثابه انصاف» به دنبال پاسخگویی به این سوال رفت که چگونه جامعه‌ای هم می‌تواند طمع شیرین عدالت را بچشد و هم در راستای چسبیدن این طمع، به تجربه نظام‌های سیاسی و اقتصادی چپ که اهتمام خود را بر سر کوب فرد و مقادیر کسب شده از سوی او گذاشته‌اند، دچار نشود. شرح تفصیلی ایده رالز مبحثی جدا از این نوشتار را می‌طلبد اما رالز جامعه ناپرابری را عادلانه می‌شمارد که در وضعیت آغازین خود مورد تأیید تمام افراد بدون آگاهی از موقعیت طبقاتی خودشان است. رالز وضعیت آغازینی را متصور می‌شود که افراد به عنوان واحدهای بالقوه زیست در جهان، بدون آگاهی از اینکه قرار است در قالب چه جنسیت، قومیت و طبقه‌ای به دنیا بی‌آید، به اصولی مشترک برای زیست جمعی می‌رسند. آنها با تبعیض‌های بنیادینی همچون وجود برده‌داری مخالفت می‌کنند، چون این احتمال را می‌دهند که خود به عنوان قربانی نظام تبعیض‌ها یا به جهان بگذارند. قرارداد اجتماعی رالزی نظامی عادلانه را ترسیم می‌کند و تنها ابزار اجماع بر این زیست عادلانه ناآگاهی افراد نسبت به موقعیتی است که در جهان پیدا خواهند کرد. در چنین فضایی واحدهای انسانی به این اشتراک نظر نائل می‌آیند که به جهانی پرتاب شوند که فارغ از جنسیت، قومیت و طبقه‌شان واجد حقوق اولیه‌ای که ذات انسان بودن آن را ایجاب می‌کند باشند. در چنین جامعه‌ای وجود طبقات مختلف اجتماعی و ناپرابری‌هایی که برخاسته از استعداد و تلاش فردی افراد مختلف است، همگی در نهایت به نفع جمع و به‌طور اخص پایین‌ترین طبقات اجتماعی انباشت می‌شود.



۱

ایده ابتدایی فیلم The Platform را می‌توان خوانشی تصویری از نظریه جان رالز و تقلائی بشری برای دست یافتن به زیست جمعی عادلانه دانست؛ افرادی که در آغاز هر ماه بدون هیچ‌گونه اطلاع و اختیاری در یکی از طبقات قرار می‌گیرند و در مرز میانه بر خورداری متنوعانه از غذای واحد (طبقات بالا)، بر خورداری در حد ادامه حیات (طبقات میانی) و رسیدن به مسأله بقا و حذف دیگری برای زنده ماندن خود (طبقات پایین)، باید به قراردادی جمعی برای صیانت از حق زنده ماندن خود دست یابند. در جامعه فرضی The Platform

مصادق فرامرزی

روزنامه‌نگار

یک جمع باید چگونه زیست کنند تا به مقام «زیست عادلانه» نائل آیند؟ این پرسش کوتاه را می‌توان از جهات مختلفی مهم‌ترین پرسش فلسفه سیاسی در طول تاریخ اندیشه دانست؛ پرسشی که قدمت آن به اندیشه فلاسفه یونان رسیده و از قرن هجدهم میلادی و با بسط اقتصاد صنعتی مدرن تبدیل به مهم‌ترین چالش سیاسی قرن نوزدهم و بیستم میلادی شد؛ در این میان اندیشمندان چپ با اصالت دادن به «برابری»، جلوداران اندیشه‌های جمع‌محور شده و ثمره عدالت را در برچیده شدن منکاب‌های ناپرابری از جمله مالکیت یافتند و اندیشمندان راست نیز با اصالت دادن به «آزادی فردی»، شکل‌گیری نظامی مبتنی بر برابری از خلاف عدالت و نافی تفاوت در استعدادها، تلاش و خلاقیت افراد جامعه دانستند. در چنین فضای «جان‌رال» را می‌توان مشهورترین فیلسوف راست به شمار آورد که در میانه قرن بیستم سعی خود را معطوف به ارائه نظام ارزشی معطوف به عدالت و برابری در عین به رسمیت شناختن ناپرابری‌ها کرد و در اثر مشهور خود «عدالت به مثابه انصاف» به دنبال پاسخگویی به این سوال رفت که چگونه جامعه‌ای هم می‌تواند طمع شیرین عدالت را بچشد و هم در راستای چسبیدن این طمع، به تجربه نظام‌های سیاسی و اقتصادی چپ که اهتمام خود را بر سر کوب فرد و مقادیر کسب شده از سوی او گذاشته‌اند، دچار نشود. شرح تفصیلی ایده رالز مبحثی جدا از این نوشتار را می‌طلبد اما رالز جامعه ناپرابری را عادلانه می‌شمارد که در وضعیت آغازین خود مورد تأیید تمام افراد بدون آگاهی از موقعیت طبقاتی خودشان است. رالز وضعیت آغازینی را متصور می‌شود که افراد به عنوان واحدهای بالقوه زیست در جهان، بدون آگاهی از اینکه قرار است در قالب چه جنسیت، قومیت و طبقه‌ای به دنیا بی‌آید، به اصولی مشترک برای زیست جمعی می‌رسند. آنها با تبعیض‌های بنیادینی همچون وجود برده‌داری مخالفت می‌کنند، چون این احتمال را می‌دهند که خود به عنوان قربانی نظام تبعیض‌ها یا به جهان بگذارند. قرارداد اجتماعی رالزی نظامی عادلانه را ترسیم می‌کند و تنها ابزار اجماع بر این زیست عادلانه ناآگاهی افراد نسبت به موقعیتی است که در جهان پیدا خواهند کرد. در چنین فضایی واحدهای انسانی به این اشتراک نظر نائل می‌آیند که به جهانی پرتاب شوند که فارغ از جنسیت، قومیت و طبقه‌شان واجد حقوق اولیه‌ای که ذات انسان بودن آن را ایجاب می‌کند باشند. در چنین جامعه‌ای وجود طبقات مختلف اجتماعی و ناپرابری‌هایی که برخاسته از استعداد و تلاش فردی افراد مختلف است، همگی در نهایت به نفع جمع و به‌طور اخص پایین‌ترین طبقات اجتماعی انباشت می‌شود.

۲

ایده ابتدایی فیلم The Platform را می‌توان خوانشی تصویری از نظریه جان رالز و تقلائی بشری برای دست یافتن به زیست جمعی عادلانه دانست؛ افرادی که در آغاز هر ماه بدون هیچ‌گونه اطلاع و اختیاری در یکی از طبقات قرار می‌گیرند و در مرز میانه بر خورداری متنوعانه از غذای واحد (طبقات بالا)، بر خورداری در حد ادامه حیات (طبقات میانی) و رسیدن به مسأله بقا و حذف دیگری برای زنده ماندن خود (طبقات پایین)، باید به قراردادی جمعی برای صیانت از حق زنده ماندن خود دست یابند. در جامعه فرضی The Platform

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
سر‌دبیر: سید عابدین نوردینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج) کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۱۲۷۲۸۲ | تحریریه: ۶۶۱۲۷۲۸۲ | نامبر: ۶۶۱۴۱۴۱۷
info@vatanemrooz.ir | پست الکترونیکی: ۱۰۰۰۲۲۳۱ | پیامک: ۶۱۰۸۶۱۶۲ | سازمان آگهی‌ها: ۶۱۰۸۶۱۶۲

چاپ: موسسه چاپ‌چرم پرتو برنا



پرونده «وطن امروز» درباره فیلم مهم The Platform که تصویر تازه‌ای از بی‌رحمی نظام سرمایه‌داری است

حفره کاپیتالیسم

«پلنقرم» جدیدترین فیلمی است که بر اساس مسأله «عدالت» و «توزیع ثروت» ساخته شده است؛ فیلمی مهم در ادامه «جوکر» و «اتگل» و باز هم در زمین سرمایه‌داری اما این‌بار از کارگردانی اسپانیایی به نام «گالدر گازتلو اوروتیا» که اولین فیلم بلندش مورد توجه جهانی قرار گرفته است. پلنقرم در دنیایی استعاره‌ای ساخته شده و در نقطه شروع ایده فیلم می‌تواند برای مخاطب جذابیت تماشای داشته باشد. پرونده حاضر درباره این فیلم و نظراتی است که پیرامون آن در تحریریه «وطن امروز» شکل گرفت.

چرا The Platform فیلمی عمیق

و در عین حال عقیم است؟

جنگ بقا

رضا کردلو

روزنامه‌نگار

«کدوم خری اینجا کتاب میاره؟» این جمله که بخشی از دیالوگ گورنگ با یکی از زندانیان «حفره» است، بیشتر از همه دیالوگ‌های استعاره‌ای «پلنقرم» را در نظرم برجسته کرد. در ادامه «جوکر» و «اتگل» و دیگر فیلم‌هایی که مسأله‌شان «طبقه» و «نظام طبقاتی» است، پلنقرم هم نتیجه‌گیری تازه‌ای ندارد. نظم سرمایه‌داری، نظام انحصاری تولید و مسخ انسانیت به خاطر قرار گرفتن در این پلنقرم، چیزی است که در پلنقرم هم مانند دیگر فیلم‌های یادشده می‌بینیم. در سینمایی که به این مسائل می‌پردازد اما بیش از توصیف، نتیجه‌گیری مهم است. به نظرم برآیند نهایی پلنقرم هم همانی است که در جوکر و البته اتگل می‌بینیم. پایین و بالا رفتن‌های نمادین در پلنقرم، تفاوت زندگی در خانه مجلل بالای شهر و زیرزمینی محقر در پایین شهر است. اینکه یک علاقه‌مند به «دن کیشوت» (که اتفاقاً در شمایل هم بی‌شابهت به دن کیشوت‌هایی که در سینما تصویر شده‌اند، نیست) به دنبال اصلاحات بلندپروازانه است، یعنی مخاطب همان ابتدا بدون کنجکاوی باید متوجه شود که اصلاحاتی در کار نخواهد بود (آنچنان که می‌توانیم دن کیشوت در داستان سروتانس پهلوانی خیالی و بی‌دست‌وپاست که به دنبال نجات مردم از ظلمی است که به آنان می‌رود). گورنگ با خود «کتاب» آورده است. آدم‌های حفره به انتخاب او به دیده تمسخر می‌نگرند. چرا؟ چون «هیچ خری اینجا کتاب نمیاره»؛ کار کرد کتاب در حفره به مثابه کارکرد اندیشه در نظام طبقاتی است. اندیشمندان و فلاسفه در این نظام جز لفاظی‌های توجیه‌گرایانه کاری از پیش نمی‌برند و در نهایت قصه‌های خوبی

«پلنقرم» اثری موفق در بیان نمادین یک مسأله است

آزادی آدم‌های مجبور!

هستند. درخواست‌های مکرر پیرمرد از گورنگ برای اینکه برایش داستان بخواند، شخصیتی بی‌کارکرد از او و کتاب تصویر می‌کند.

لفاظی‌های اخیر فوکویاما در نقد سرمایه‌داری و ارائه تصویر جدیدی از لیبرال-دموکراسی و ترسیم آینده‌ای جدید، او را بسیار شبیه گورنگ کرده است. دن کیشوت قصه پلنقرم به دنبال یک سانچو است تا قهرمان بازی‌اش را شروع کند. اما لطیفه تلخ نظام طبقاتی این است که حتی برای نجات خلق باید خلق دیگری را کشت و این یعنی تلاش برای تحقق عدالت با ابزار ظلم. سیاهپوست مذهبی در واکنش به تصمیم گورنگ برای مطلع کردن حاکمیت این نظام طبقاتی از این ظلم، به او می‌گوید: «کدام دستگاہ حفره که دستگاہ نداره!» و چقدر این تعبیر حفره درست است. حفره دستگاہ ندارد و اصلاحاتی در کار نیست، چرا که شخصیت مسخ شده زندانیان و حتی قهرمان بلندپرواز قصه در همان تلاش نصفه و نیمه‌ای که برای تحقق عدالت توزیع می‌کند، آنقدر درگیر مسأله توزیع‌اند که «تخصار تولید» مسأله‌شان نیست. اینکه غذا فقط از یک دریاچه پایین می‌آید وضعیت نمادین نظام تولیدی در جهان است. اخبار مکرری در این رابطه می‌شنویم (یا بارها شنیده‌ایم) که «۸۰ درصد ثروت جهان در اختیار ۵۰ خانواده است»، «۱۰۰ نفر بر همه ثروت دنیا تسلط دارند» و... .

حتماً درباره پلنقرم بسیار بیشتر از اینها می‌توان نوشت، چرا که این فیلم یکی از آثار سینمایی موفق در بیان نمادین یک مسأله است. نژادپرستی، مذهب، چالش اخلاق و عدالت و... مسائلی هستند که در پلنقرم به صورت نمادین توصیف شده‌اند. از این رو خیلی بیشتر از اینها می‌شود درباره‌اش نوشت.



نیز همانند وضعیت آغازینی که رالز به آن اشاره دارد، تنها ابزاری که می‌تواند افراد را به اجتماعی پیرامون چگونگی بهرمندی عادلانه و کنترل نیاز نامحدود در میان مزابی محدود برساند، ناآگاهی آنان نسبت به موقعیت و طبقه‌ای است که ماه آینده بدون اختیار و انتخاب خود به آن پرتاب می‌شوند. در چنین موقعیتی همواره افراد طبقه بالا با حیف و میل کردن غذای مشترک و اصالت دادن به غریزه طمع و زیاده‌خواهی خود باعث اتلاف انسانی طبقات میانی و پایین زندان خود می‌شوند. آنها در حالی «موقعیت اکنونی» را مشروعیتی برای مصرف بیش از نیاز خود مطرح می‌کنند و از لزوم تقویت فردی در شرایطی که ممکن است ماه آینده به طبقه‌ای زیرین پرتاب شوند سخن می‌گویند که نسبت به «موقعیت مطلوب» در صورتی که زیست جمعی عادلانه شکل بگیرد، جاهل هستند. در چنین فضای چالش میان ۲ شخصیت محوری داستان برای چگونگی ایجاد این قرارداد اجتماعی تبدیل به چرخ دنده اصلی داستان می‌شود. در یک‌سو زنی «قناع» را به‌عنوان ابزار این قرارداد انتخاب کرده و شخصیت مقابل او با پیش کشیدن «جبار» سعی می‌کند این قرارداد را امرانه ایجاد کند. در این نقطه از فیلم می‌توان شاهد عبور از ایده اولیه رالز به‌عنوان متفکری لیبرال به سمت کنش‌های انقلابی چپ بود، به گونه‌ای که طبقه متوسط زندان که از تغییر دادن مسیر طبقات بالا ناامید است، سعی خود را معطوف به آگاهی‌بخشی قهرآمیز طبقات پایین برای رسیدن به حیاتی عادلانه‌تر می‌کند.

وقتی از نقد سرمایه‌داری به شماتت فرودستان می‌رسد

قصه تازه، پیام تکراری!

احسان سالمی

روزنامه‌نگار

شاید هیچ فیلمی در تاریخ سینما به اندازه «پلنقرم» در نمایش عریان مفهوم «فاصله طبقاتی» موفق ظاهر نشده باشد. اینجا همه چیز واضح و آشکار به مخاطب گفته می‌شود؛ طبقاتی وجود دارد که آدم‌های حاضر در آن هر روز مجبورند از تک فرصت غذا خوردن و زنده ماندن، به هر شکل ممکن استفاده کنند. در این جنگل طبقاتی برای زنده ماندن راهی جز خوردن ته‌مانده غذای دیگران نیست که اگر ناشکری کنی، ممکن است روزی همین ته‌مانده هم نصیب نشود (اشاره فیلم به حضور افرادی در طبقات

پایین خفره»

این‌بار انسانی که مجبور بود همچون کنتار منتظر خوردن ته‌مانده غذای طبقات بالایی به مثابه حیوان نیزمندتر باشد، باید همچون درندگان وحشی برای زنده ماندن به هم‌نوع‌خواری روی بیاورد!

هر چند «پلنقرم» بر خلاف بسیاری از آثار معروف چند وقت اخیر که به مسأله شکاف طبقاتی می‌پردازند، در نهایت به سراغ ارائه راه‌حل هم می‌رود و کودکان را به عنوان نسلی که آینده بشر را می‌سازند، به عنوان راه‌حل برای تغییر این ساختار معرفی می‌کند اما باز هم فیلم شرط تغییر این ساختار را نه قیام علیه آن، بلکه فرستادن پیامی برای سازندگان و گردانندگان آن می‌داند. اگر آشنیهایی را که در طبقه صفر این زندان فعالیت می‌کنند و هر روز غذاهایی را برای طبقات



پایین آماده می‌کنند به مثابه قدرت‌های جهانی ببینیم. فیلم در خروجی نهایی خود راه‌حلی جز فرستادن پیام برای این قدرت‌ها و کمک خواستن از آنها نمی‌بیند. از این نظر فیلم در نهایت چرخه توزیع امکاناتی که از طریق راس ساختار در اختیار همه طبقات قرار گرفته شماتت می‌کند؛ بی‌آنکه از این بگوید که اصلاً چرا باید راس قدرت به خود اجازه ایجاد چنین ساختار غیرانسانی را داده باشد.

پایین‌تر، به نوعی به شماتت فرودستان نیز می‌پردازد و خصلت حرص و طمع آنها را در نامتوازن شدن چرخه توزیع امکاناتی که از طریق راس ساختار در اختیار همه طبقات قرار گرفته شماتت می‌کند؛ بی‌آنکه از این بگوید که اصلاً چرا باید راس قدرت به خود اجازه ایجاد چنین ساختار غیرانسانی را داده باشد. «پلنقرم» البته سعی کرده با چند دیالوگ انتهای اثر درباره امیدواری شخصیت اصلی قصه برای رسیدن پیام به راس ساختار، مخاطبش را با حالتی امیدوارانه بدرقه کند ولی واقعیت این است که پس از دیدن فیلم، مخاطب در حالتی بین خوف و رجا قرار دارد و نمی‌داند آیا راس ساختار این پیام ارسال شده را که ناشی از فشار ۲ طبقه روشنفکر (که شخصیت اصلی فیلم نماد آن است) و مذهبی (که شخصیت سیاهپوست نماد آن است) است به عنوان نشانه‌ای برای ایجاد همبستگی میان همه طبقات و لزوم تغییر در ساختار تلقی خواهد کرد یا نه.

